اکتفاء به مسمای تحقق شهر در بلاد شرقی نصف النهار دحو الارض

(00:10)

دیروز عباراتی را می‌خواندیم؛ هم از خلاصه گیری مباحث، که آقا فرموده بودند. هم از نوشته آقا که راه‌هایی را ارائه داده بودند تا برای بحث از رؤیت هلال کافی باشد، بدون اینکه نیازی به توسعه دادن در مرحله اثبات باشد که دلیل روشنی بر آن نداریم.

شاگرد: سؤال شد که اگر قبل از زوال نصف النهار دحو الارض هلال رؤیت شد، و در این موقع، پنج بعد از ظهر من است. چه راه‌های ثبوتیای داریم؟ و چه دلیل اثباتی برای آن‌ها داریم؟

استاد: بله، ایشان هم خلاصه کرده‌اند عرض می‌کنم. ذیل جلسه دویست و نود و شش هست. در مطلب اخیرشان شش فرض مطرح کرده‌اند. حال این فروضی هم که مطرح کرده‌اند بعضی از سؤالات و ابهامات دارد. ولی آن چه که شما فرمودید، این است: شما می‌گویید قبل از زوال دحو الارض است، اما بعد از ظهر یک بلدی است.

شاگرد: نزدیک به غروب است.

استاد: اینها جدا است. می‌فرمایند: «در برخی بلاد، قبل از زوال دحو الارض، بعد از زوال و قبل از غروب همان روز می باشد». این فرض ب است.

شاگرد: چون هر چه نزدیک غروب ببرند، اینکه امروزشان اول ماه بشود بعید می‌شود.

استاد: بله.

خب در اینجا باید چه بگوییم؟ بگوییم چون اجماع است بر اینکه اگر رؤیت هلال، خروج از تحت‌الشعاع، اهلال هلال، طلوع هلال، بعد از ظهر باشد دیگر آن روز جزء آن ماه نیست. روی این مبنا جلو برویم. کسانی که بعد از زوال خودشان است، روی این مبنا و اجماعی که بر مشهور اقامه شده، امروز دیگر روز ماه قبل آن‌ها بود. فردای آن‌ها که الآن شبش آغاز می‌شود، روز اول آن‌ها می‌شود. این یک انشاء طولی طبق نظر مشهور می‌شود.

شاگرد: معلوم نیست اجماع به این صورت بشود. کسانی که می‌گویند بعد از زوال فایده ندارد، زوال خود منطقه را معیار قرار می‌دهند. اما اگر زوال دحو الارض معیار شد و گفتیم الان قبل از زوال دحو الارض است و این بعد از زوال است، حال هم اعتبار ندارید، معلوم نیست اجماعی باشد.

استاد: من می‌خواهم روی مبنای اجماع، هم دحو الارض را فرض بگیریم و هم آن اجماع را به همین ظاهرش دست نزنیم. ببینیم توجیه فقهی دارد یا ندارد. توجیه فقهی آن این است که این دو حکم مانعة الجمع نیستند و در طول هم هستند. ما برای یک نظمی که آثاری دارد، یک نصف النهار خاص را مبدأ قرار دادیم، چون الآن روز آن تمام شده یا بعد از ظهرش است یا شبش است، می‌گوییم فردا روز اول ماه او است و الا امروز روز اول ماه او نبوده است. این موافق با آن اجماع است.

اما این نکته‌ای که شما می‌فرمایید نکته خوبی است. یعنی اجماع که لسان ندارد. معقد اجماع قدر متیقن دارد. قدر متیقن اجماع بر این است که آنجایی که نصف النهارها یا آفاق خود بلد می‌زان است. اما اگر فضا عوض شد و فرض گرفتیم شارع آمده یک نصف النهار خاصی را ، به‌خاطر ملاک‌ها و مصالحی که بر آن متفرع است - به عنوان امر مختار چند گزینه فرض گرفتیم - در نظر گرفته است. در این فضا دیگر اجماع جاری قطعی نیست و فرمایش شما درست است. حالا چطور می‌توانیم آن را توجیه کرد؟ توجیه فقهی غیر از وجود دلیل اثباتی است. توجیه فقهی به این است که در فقه نظیر دارد. قیاس نیست. قیاس یعنی یک حکمی را به حکم دیگر سرایت بدهیم، اما اشباه و نظائر در فقه یعنی ببینید فلان جا نظیرش در شرع هست. می‌گوییم نظیرش هست؛ در «من ادرک رکعة من الوقت...». نظیر است، قیاس نیست.

شاگرد: نظیر ثبوت آن را درست می‌کند؟

استاد: بله، یعنی تصور ثبوتی ما را سر می رساند.

شاگرد۲: فقط برای رفع استبعاد است.

استاد: بله، یعنی نگویند که نمی‌شود؛ یا از فقه دور است. نه، می‌گوییم نظیر دارد.

صاحب مصباح الفقیه رضوان‌الله‌علیه، در بحث صلات صبی فرمودند نمی‌شود؛ دیگر امر ساقط شده است. اما خودشان وقتی به نماز جماعت رسیدند؛ چون دلیل داشتند که وقتی نماز را خواندی می‌توانی دوباره به جماعت اعاده کنی، فرمودند مانعی ندارد. ببینید یعنی خود دلیل شرعی برای ذهن این فقیه بزرگ ارشاد بود به این‌که همانی را بگویند و تصور کنند که در باب صلات صبی می‌گفتند نمی‌شود؛ یعنی اگر یک فردی انجام شد دیگر امر ساقط می‌شود و دیگر امری ندارید. وقتی انجام دادی دیگری امری نیست؛ یک امر بیاور تا به تو اجازه بدهم تکرار کنی. می‌خواهم عرض کنم ادله می‌تواند ذهن را ارشاد کند. لذا سائر موارد، این امکان را می‌دهد که کسی بفهمد در مورد دیگری هم ثبوتا معقول است.

شاگرد: برای پیش‌برد بحث می‌فرمایید؟ والا در بیانی که در عرض صفر نصف النهار دحو الارض داشتید؛ اگر این قدم را طی کرده باشیم که ادله، ناظر به این فضای دحو الارض باشند، گاهی همین که مانع ثبوتی برطرف بشود، خودش می‌تواند دلیلی باشد که به نحو مقتضی کار بکند و جاهایی ما رفع مانع کرده ایم.

استاد: آن مطلب بعدی است که ببینیم دلیل اثباتی به چه نحو است. همینی بود که می‌خواستم ابتدا بگویم.

کلی آن بحث‌ها این است؛ خلاصه‌اش را هم ببینید. در جلسه دویست و نود و شش هست. هر کدام از شما اگر خلاصه کردی و اینجا ارسال کردی همه استفاده می‌کنیم. چون من همینطور باهنه بودم و یک مطلب طلبگی عرض کردم. هر ذهنی یک مطلبی را قبول ندارد یا دارد. یک جمع‌بندی ای برای خودش دارد. یک ترتیبی به مطالب می‌دهد. هر کدام افاده بکنید دیگران هم از حاصل برداشت شما از بحث استفاده می‌کنند. چه به‌عنوان نقد و رد، و چه به‌عنوان استفاده و شواهدی له آن.

شاگرد۲: فعلاً در ثبوت چیزی بیش از این ندارم؟ فرمایش شما همین است؟

استاد: بله، ما با این توضیح می‌توانیم بگوییم در بعد از ظهر و در وقت غروب، اگر به فضای نصف النهار خاص بروی، این اشخاص هلال را به نحوی داشتند که یک درجه ضعیفی از خروج از تحت‌الشعاع بوده. همان حرفی که جابر بن زید زد؛ علی ای حال یک فقیه بود. سنی بود ولی علی ای حال فردی بود که آنها به او مراجعه کرده بودند. او که نمی خواست خلاف دین حرف بزند. روی اتکازی که از دین داشت داشت حرف می‌زد. ما به غلط و درستی آن کاری نداریم. می‌خواهم بگویم درجه ضعیف و شدید بود. حجیت ندارد اما او یک اتکازی دارد. گفت وقتی در روز خورشید را دیدی نگاه کن اگر بین دیدی الشمس بود یا خلفش بود. اگر بین دیدی الشمس بود، فایده ندارد. اگر خلف آن بود فایده دارد. گوای خود خورشید را میزان قرارداد و گفت اگر ماه بین دیدی آن بود، هنوز مقارنه نشده است. اگر خلفش بود از مقارنه در شده و تو داری آن را می‌بینی.

شاگرد۲: ظاهراً دو بیان مجزا در تبیین ثبوتی مطلب است.

استاد: حرفی نیست. الآن حرف جابر، درست نیست. چون غیر از اینکه خلف شمس باشد، ما به این امر مستقر شرعی نیاز داریم که خروج از تحت‌الشعاع هم شده باشد. خب او می‌گوید هلال را که دیدیم. اگر واقعاً هلال را ببینیم حرفی نیست. صرف اینکه بگویی «خلفه» تمام نیست. بله، می‌گوید در سؤال او مفروض بود. اینجا از او می‌پذیریم. می‌گوید در سؤال سائل من مفروض بود که هلال را دیده است. پس «خلفه» برای مقصود کافی است. و الّا صرف «خلفه» کافی نیست.

شاگرد۲: دو فرمایش در عرض هم داری برای تقریر ثبوتی اینکه بتوان امروز اول ماه باشد.

استاد: بله.

شاگرد۲: یکی این است که مثل «من ادرک رکعة من الوقت» باشد، یکی هم این است که الآن اگر از تحت‌الشعاع خارج شد، معلوم است که چندین ساعت قبلش از مقارنه بیرون آمده و شروع واقعی ماه از مقارنه در آمدن است؛ یک دور کامل است. این دو بیان در عرض هم است تا یک تصویری ثبوتی به ما بدهد که امروز اول ماه است.

استاد: بله، به‌طوری‌که با اشباه و نظائری که در انشائات شرعی داریم، معقول باشد که شارع در بعض موارد عذر به یک درجه‌ای از یک امری اکتفاء می‌کند. البته آقا در فرمایش اخیرشان این را نفرموده‌اند. تأکید روی آن خوب است. شارع در بعض موارد عذر، حال ای عذر نوعی که می‌خواهد سامان بدهد ای عذر شخصی. به یک درجه‌ای از موضوع اکتفاء می‌کند که در حالت عادی نکرده است. دیروز مثالش را عرض کردم؛ وقوف در مشعر بین الطلوعین واجب است. حتی شب بین الطلوعین باشد باید گوسفند بدهد. اما آن چه که موجب بطلان حج می‌شود، ترک اصل است، نه مسمی. اگر مسمای بین الطلوعین را وقوف کرد، دیگر حج باطل نیست. این یک امر معقولی است. تا آن را تصور می‌کنید طولیت اینها را می‌بینید. شارع نفرموده که من از بین الطلوعین گذشتم. واجب است و باید انجام بدهی. اصلاً نمی گذرم. اما اگر عذر آمد ای حتی عصیان کردی –البته اختلاف است- ولی مسمای بین الطلوعین را درک کردی حج تو صحیح است.

شاگرد: در «من ادرک رکعة» وقت وسیع است. نمازی که او می‌خواند یک رکعتش در وقت است.

استاد: خب بقیه اش ادا است.

شاگرد: ولی الآن بحث جایی است که هنوز ماه شروع نشده است. مثل جایی است که در فتاوا هست، اگر خسوف و کسوف، کمتر از نماز آیات باشند، اینجا نماز واجب می‌شود یا نمی‌شود؟ چون زمان فعلیت آن حکم کمتر از فعلی است که می‌خواهد واجب بشود. در اینجا هم اگر صوم بخواهد واجب

بشود، از صبح تا غروب است. وجوبش نیم ساعت یا یک ساعت می‌شود. لذا اینجا با «ادرک» فرق دارد. یعنی ممکن است کسی این استشهاد شما را قبول نکند.

استاد: مأمور به شما چیست؟ آن جا نماز آیات است و می‌گویید خسوف کمتر است. اما اینجا مگر روزه نیست؟ از طلوع فجر تا غروب است. پس اگر بنا بر نصف النهار خاص گفتیم، امروز روز اول سیدنی هم هست، خب بعداً قضائش می‌کند. مثل نماز متبعض نیست که بگویی وقتش هست یا نیست. روزه امروز واجب است، بر چه کسی؟ حتی همان هایی که در شرق بودند و الآن شب‌شان است. هر کدام روزه گرفته‌اند نیازی به قضا نیست. هر کدام نگرفته اند بعداً قضا می‌کنند. می‌خواهم بگویم اینجا بالفعل شدنش منافاتی ندارد.

شاگرد: شما از مثال «من ادرک رکعة» استفاده کردید، ولی من می گویم: فرق دارد.

استاد: بله، درست می‌فرمایید مثال از یک جهت مقرّب است و از جهات متعدد مبعّد است. آن جهتی که منظور من است را اگر قبول ندارید بفرمایید. جهتی که منظور من بود، این است: شارع اکتفاء کرده به اینکه نماز را اداء بخواند ولو بیرون وقت باشد. یعنی حکم فقهی این است که نیت اداء می‌کنید. نکته این است. و الّا اگر می‌گفتید چون نصفش بیرون وقت واقع شد نیازی به اعاده نیست، این بحث ما نبود. تصریح فقهاء است که «من ادرک رکعة من الوقت»، بقیه آن را هم اداءً می‌خواند. شبیه نافله شب است. کسی که چهار رکعت از نافله شب را قبل از طلوع فجر درک کرد، بقیه نافله را اداءً می‌خواند. نه اینکه بعدش هم بخواند. ازاینجهت منظورم است.

شاگرد۲: اگر ثابت شد که شارع در یک جاهایی کوتاه آمده، سعه و ضیق آن ممکن است متفاوت باشد.

شاگرد: این مقام امتثال است. در مقام امتثال کوتاه آمده که در بیرون وقت هم اداء بخواند. اینجا بحث ما در مقام امتثال نیست. در مقام انشاء و فعلیت حکم است. در این مثال فعلیت حکم تمام نبوده است. در وقت وسیع طلوع تا غروب نبوده است، به خلاف آن مثال‌هایی که شما می‌گویید.

استاد: مثالی که من عرض کردم؛ هر دو فرضش در ذهن من هست. چند جلسه قبل هم گفتم. این سؤال مطرح است که این مسائل از باب مدیریت امتثال است یا ثبوتی است؟ شاید من عرض کردم جهت ثبوتی آن بیشتر است. ولی این تفکیک می‌آید که اگر مدیریت امتثال باشد، شارع می‌گوید برای کسانی که آن جا هستند، برای نظم نصف النهار شاخص، از باب مدیریت امتثال می‌گویم الیوم که برای نصف النهار خاص هست، شما هم روزه همان بر شما واجب است. مثل یوم الشک است که خبر نداشتید ولی ندبا گرفتید و من گفتم برای شما مجزی است؛ وقع الفرض محله. در اینجا هم هر کدام که گرفتید، وقع الفرض محله. هر کدام نگرفتید قضا کنید.

شاگرد۲: طولیت و مدیریت امتثال خیلی راحتتر قابل جا افتادن است.

استاد: خود طولیت که قبلاً بحث کردیم در هر دو می‌آید. یعنی هم در مدیریت امتثال، طولیت متصور است. و هم در ثبوت. فقط مهم این است که در ادله به ارتکازاتتان مراجعه کنید و ببینید اوفق به ادله کدام یک از آن‌ها است. اینجا شارع ثبوتا انشاء طولی فرموده ای در مقام مدیریت امتثال یک انشاء کلی ثبوتی است.

شاگرد: مقصود شما از مسمای دخل شهر چیست؟

شاگرد۲: همچنین آنچه فرمودید من در خلاصه نگفته ام را بیان کنید.

استاد: تصریح به مثال را می‌گویم. مثلاً به قبل از وقت اشاره نکردید. و رکن وقوف بین الطلوعین که چطور شارع برای معذور کوتاه می‌آید. معذور به‌معنای اصل تصحیح حج. برای اصل تصحیح حج یکتفی به مسمای وقوف. اما برای تکلیف لزومیِ عبد که برای آن چوب می‌زند، می‌گویی تمام بین الطلوعین مستوعباً. در اینجا مهم است. ما برای اینکه حج را تصحیح کنیم، مصحّح تصحیح مسمای آن می‌شود. اینجا هم برای اینکه وجوب بالفعل صوم را برای شرقی ها تصحیح کنیم، به مسمای فعلیت در بیست و چهار ساعت آن‌ها اکتفاء می‌کنیم. برای اینکه به نصف النهار واحد نظم بدهیم، می‌گوییم اکتفاء می‌کنیم به فعلیت فی الجمله امر صوم نسبت به آن، در بیست و چهار ساعت خودش.

شاگرد: مقصودتان از قبل الوقت چه بود؟

استاد: یعنی قبل از وقت نماز می‌خواند و یک سلامش در وقت واقع می‌شد. این را هم که همه داشتند. چون معذور بود می‌گفتیدی که این نمازت درست است. من که قبل از وقت خواندم؟! خوانده باش. اینجا به مسمای فعلیت امر به صلات ظهر نسبت به سلام اکتفاء می‌کنیم. اگر سلام که می‌دادی امر به صلات ظهر بالفعل شد. شارع می‌فرمایدی من اکتفاء می‌کنم. چون معذور بودی اکتفاء می‌کنم به مسمای فعلیت امر صلات در سلام تو. این‌ها مثال‌های خوبی است.

شاگرد۲: از این طرف شرط «رکعت» ندارند؟ اگر دلیلش «من ادرک» باشد... .

استاد: ظاهرا مرحوم سید در عروه ظاهراً تصریح دارند به «حتی سلامه».

شاگرد۲: نسبت به مستندش عرض می‌کنم. ممکن است مستندش همین قاعده «من ادرک» باشد.

استاد: قاعده «من ادرک» را در مباحثه سال نود و دو بحث کردیم. تفاوت این دو را بیان کردیم. ظاهرا دو دلیل است. «من ادرک» برای آخر وقت است و مربوط به یک روایت برای صبح است. اما برای دخول وقت در روایت دیگری است. لذا به اطلاق آن اخذ کردند. حضرت نفرمودند اگر یک رکعتش را درک کند، آن جا فرمودند «دخل علیه الوقت فی اثناء صلاته».

شاگرد: نسبت به سیدنی و بلاد شرقی، صدق شهر از مقارنه تا مقارنه است؟ یا از خروج از تحت‌الشعاع؟ این مسمّی که می فرمایدی کدام‌یک از آن‌هاست؟

استاد: مسمای اهلال و طلوع هلال یا مرتبه‌های قبل از او که به مجاز ام ووول عرفی که می‌پذیرند، شارع اکتفاء می‌کند. یعنی شارع می‌گوید طلوع هلال نیست، اما دم به دم طلوع هلال است. از مقارنه در شده، دم به دم طلوع هلال است. من این را می‌پذیرم و به این دم به دم طلوع هلال اکتفاء می‌کنم تا برای آن‌ها هم امر بالفعل بشود.

شاگرد: در جایی این هست؟ در وقت و بین الطلوعین ما چنین چیزی را نداریم.

استاد: الآن فرمایشات شما را می‌آورم.

شاگرد: یعنی اشباه و نظائر در مورد مجاز ام ووول داریم؟

استاد: اشباه و نظائر در خصوص ما نحن فیه، اگر باشد که خیلی کار روشن می‌شود. ممکن هم هست که پیدا بشود. من حرفی ندارم. ولی فعلاً چیزی در ذهن من نیست. ولی فعلاً فرمایشات را می‌خوانم تا ببینیم از نظر ادله اثباتی باید چه کار کنیم.

شاگرد۲: اینکه فرمودید مسمای آن صدق کند، روایتی به این صورت هست: «قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَكُونُ عَلَيْهِ قَضَاءٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ يُصْبِحُ فَالَ أَيُكْلُ إِلَى الْعَصْرِ أَ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَجْعَلَهُ قَضَاءً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ قَالَ نَعَمْ»[1]. البته ظاهراً از این روایت اعراض شده است. این از همان باب است؟

استاد: ظاهراً آن ربطی به بحث ما ندارد. آن مسأله قضا است و فعلیت موضوع نیست. این تفاوت می‌کند. اصلاً بحثش متفاوت است.

---

[1] تهذيب الأحكام , جلد۴ , صفحه۱۸۸

بازبینی #2
ایجاد شده 12 ژانویه 2026 15:28:05 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 ژانویه 2026 15:41:50 توسط ... .